



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

جوزا ۱۳۹۶، می ۲۰۱۷

شماره ۳۵

در این شماره:

ناسیونالیسم و تبارگرایی

صفحه ۴

متن سخرانی اتیلا مهربان به مناسبت اول

می در پالتاک

صفحه ۷

کودکان کار

آسیب پذیر ترین قشر طبقه کارگر

صفحه ۹

اعلامیه سازمان سوسیالیست های

کارگری افغانستان به مناسبت اول می

۲۰۱۷

صفحه ۱۲

اعلامیه سازمان سوسیالیستهای کارگری

افغانستان در مورد غایله خط دیورند

صفحه ۱۴

سفن سردییر:

چند ماه پس از معامله و "مصالحه" جناحی از قدرت حاکمه به رهبری اشرف غنی با حزب اسلامی، سرانجام حکمتیار رهبر فراری و متواری این حزب که یکی از جنایتکارترین و منفورترین شخصیت های اسلام سیاسی در افغانستان می باشد، رسماً به نظام سیاسی حاکم پیوست. طبق گزارشات حکمتیار پس از تخلیه اطلاعاتی توسط مخبران اطلاعاتی سیا، از بگرام به لغمان انتقال داده شد و با امکانات و تجهیزات جنگی و از طریق تریبون رسمی دولت پوشالی به عنوان قائد و رهبر قومی ابراز وجود نمود.

ادامه در صفحه ۲



آزادی، برابری، حکومت کارگری!

شان بر سر قدرت را تقویت کرده است. حذف عملی دوستم از قدرت سیاسی و جابجایی نیروها در مدار دو مرجع قدرت و مهمتر از آن عدم توفیق هر دو جناح حاکمیت و بالتبع مهندسان و حامیان جهانی شان در شکل دادن به یک نظام سیاسی متعارف زمینه واقعی و عینی نگرانی های مردم را تشکیل می دهد. لذا نگرانی مردم از تکرار دوباره بربریت دهه نود، نگرانی عینی و واقعی است.

در وضعیتی که بیکاری بیداد می کند، فقر گسترده است، جنگ و کشتار دوصف ارتجاعی و حامیان شان از کارگران و زحمتکشان قربانی می گیرد، بخش وسیعی از نیروی کار به منظور تأمین معیشت و امنیت جانی کشور را ترک می کنند و کارگران برای تأمین زنده گی، ایمنی محیط کار، افزایش حقوق، بیمه بیکاری و صدها مطالبه و خواست برحق شان به میدان می آیند، و سربازان ارتش اجیر که اغلب فرزندان اقشار تهی دست جامعه اند و از سر ناگزیری ناچار اند هر خطری را به جان بخرند تا با مزد ناچیزی که دریافت می دارند گوشه یی از مخارج و مایحتاج خانواده ها و عزیزان شان را تأمین نمایند، در فلاکت عجیبی به سر می برند. سربازانی که برای سر پا نگهداشتن جبروت و جلال حاکمیت پوشالی از جان مایه می گذارند جنازه های شان پس از سلاخی شدن توسط «برادران ناراض» سران رژیم، در میدان های جنگ طعمه زاغ و

بر هر ناظر آگاه مسایل افغانستان هویدا است که پس از فروپاشی حاکمیت طالبان بخش ها و شاخه های اصلی حزب اسلامی منهای شخص حکمتیار از سالها پیش در خدمت استراتژی امپریالیسم امریکا و شکل دادن به ساختار سیاسی کنونی بوده اند و در پست ها و مناصب کلیدی آن نقش برجسته یی داشته اند، در حالی که بیشترین نیروهای جنگی و رزمی آن سالها است که بازوی اصلی و ثابت نظامی و شورش گری طالبان را می سازند، پیوستن سران فراری حزب اسلامی نه در گذشته و نه هم امروز تأثیری بر وضعیت میداین نبرد نداشته است. اما در متن وضعیت جدید و جنجال و تقابل جناح های درون حاکمیت می تواند جناح ناسیونال-شؤونیست های پشتون را در یک موقعیت برتر قرار دهد و همین وجه مسأله است که به این جناح به رهبری اشرف غنی، پشت گرمی می دهد. البته هنوز خیلی زود خواهد بود که حکمتیار و شؤونیست های گرد آمده بر محور ارگ بتوانند این جایگاه را به لحاظ عینی احراز نمایند، چون میل اینها شرط نیست، بلکه پیش شرط های دیگری لازمه عروج آنها به این جایگاه است.

واقعیت آن است که طالبان با وجود چند دسته گی و تشتت کماکان و در عمل داعیه دار شؤونیسم پشتون و عصیت و تحجر مذهبی هردو هستند. حضور و شاخ و شانه کشیدن های حکمتیار و شؤونیست های پشتون با امکانات دولتی، زمینه تقابل و انقطاب هرچه بیشتر این نیروهای ارتجاعی و جدال

ظاهر شدن حکمتیار و همپالگی هایش در لغمان و ننگرهار و قدرت نمایی او در هنگام ورودش به کابل ناسیونال-شؤونیست های پشتون را نسبت به حریفان دیگر از جمله جمعیت اسلامی، که خود دچار تشتت و انقطاب است، در یک موقعیت نسبتاً برتر قرار داد. در این پانزده سال و اندی شؤونیسم قومی و ناسیونالیسم تباری در کنار مذهب و اسلام سیاسی، به یمن حمایت بی دریغ کشورهای ارتجاعی منطقه و نظام سرمایه داری جهانی در راس امپریالیسم امریکا، بر سرنوشت و حیات اجتماعی و سیاسی مردم زحمتکش این سرزمین حاکم بوده است. ارتجاع اسلامی در همراهی ناسیونال-شؤونیست ها و ناسیونالیست های تباری همچنان بر مقدرات مردم حاکم است و در عرصه سیاسی نیز دست بالایی دارد.

ورود بقیه السیف حزب اسلامی در رأس آن حکمتیار این یار جنگ سردی و نوکر پر و پا قرص امپریالیسم امریکا با ساز و برگ جنگی و اظهارات صریح، تهدید آمیز و علنی او در مورد ساختار سیاسی حاکم و پا دوی و پا بوسی سران حاکمیت پوشالی که آبروی نداشته شان را به پای یکی از ددمنش ترین جلادان کابل و کابلان هدیه کردند، بیانگر آن است که سران دولت ارتجاعی در کل و به خصوص جناحی از آن، در همراهی و هدایت ارباب، برنامه دیگری بر سر دارند و این مهره سوخته و اما هنوز به درد بخور را می تواند در خدمت به امر دیگری استعمال نمایند.

زنده باد سوسیالیسم!

مصالحه و ترک مخاصمه کردند و مهمتر از آن پاکستان دست از حمایت شان بردارد، در چنین حالتی است که حزب اسلامی به حیث ممثل اراده شؤنیسم پشتون و جهادیسیم در یک موقعیت بلامنازع قرار گرفته هم منافع پاکستان و هم شؤنیسم پشتون را نمایندگی نماید.

در چنین وضعیتی که ارتجاع هار قومی - اسلامی بر بستر تعلقات قومی و تباری هر روز بیشتر از گذشته هم کاسه و متحدتر می گردند، خطر تکرار تجربه جنگ های داخلی سال های ۹۲-۹۶ با بربریت و وحشتی که بر جامعه حاکم نموده بودند، در دیدرس قرار می گیرد. این واقعیات تلخ با نتایج و پیامدهای آن، از آن مؤلفه های مهمی است که امر به میدان آمدن و شکل گرفتن قطب سوم را به جلو کشیده و ضرورت آن را مسجل می سازد، شکل دادن و به میدان آمدن قطب سوم صدالبته بدون فعالیت آگاهانه و تلاش مستمر نیروهای آگاه و آزادی خواه در پیشاپیش آن فعالان سوسیالیست میسر نیست.

به عهده می گیرد. نه تنها این بلکه با توجه به تحولات سیاسی منطقه و رفت و آمد هیأت های بلند پایه پاکستان در این اواخر، پس از حضور علنی گلبدین در مجامع داخل افغانستان این امکان وجود دارد که دولتمردان پاکستان به خصوص جناح نظامیان آن، حزب اسلامی و حکمتیار را ضامنی برای تأمین منافع جیوپولیتیک پاکستان در افغانستان به عنوان یک گزینه در شرایط موجود برگزیده باشند.

از این که حکمتیار و حزیش بتواند چنین نقشی را در تحولات پیچیده سیاسی افغانستان بازی نماید هنوز زود است که مورد قضاوت قرار گیرد؛ چون پارامترهای جدی تر دیگری وجود دارند که با تأمین آنها شاید حزب اسلامی و شخص حکمتیار بتواند در چنین موقعیتی قرار گیرد. یکی از آنها چگونه گسی سیر تحولات نظامی در میادین جنگ است. اگر دولت وحدت ملی قادر شود که با حمایت حامینش برتری نظامی کسب نماید و طالبان و داعش آنقدر تضعیف شوند که در نهایت مجبور به

زغن و حیوانات وحشی دیگر می شود، دولتمردان بی آرم که بر سریر قدرت باد آورده لمیده اند حاضر نیستند که حتی تن های لاش و پار شده این سربازان را به خانواده ها و عزیزان شان برگردانند، چون گویا منابع مالی کافی برای این کار را در اختیار ندارند. خانواده هایی که تنها نان آوران شان را از دست می دهند در فقر مطلق و در بی پناهی تام و تمام روزگار شان را سپری می نمایند. نه از بیمه و حقوق بازنشسته گی خبری است و نه هم در صورت معلولیت و قطع عضو شدن برخی از آنان، کسی از آنها و چگونه گی درمان و معیشت شان خبری دارد. این در حالی است که همین دولت بورژوایی پوشالی در ضمن ثروت اندوزی مجریان و دولتمردان آن، از کیسه مردم به جنایت کاری چون گلبدین حکمتیار و ایادی اش چندین قصر رهایشی و صدها عمه و فعله و امتیازات دیگر در کابل و چندین ولایت قایل می شود و او را مورد اعزاز قرار می دهد. اعضای جنایت پیشه حزب اسلامی، کسانی که دست های ناپاک شان تا مرفق به خون مردم آلوده است با شأن و شوکت از زندانها رها می شوند.

وضعیت و تحولات سیاسی جدید در زمین سیاست در افغانستان بیشتر از هر زمانی این حقیقت را آشکار می سازد که با تکمیل شدن حلقه پیوست نیروهای ارتجاعی و بر اساس آن تحکیم قدرت شان، گلبدین در رأس رهبری حزب اسلامی دارد نقش محوری و مرکزی و اتصالی ناسیونال - شؤنیست های پشتون را در کنار جهادیسیم و اسلام گرایی



تل دوی د کارگری طبقی پوستان!

ناسیونالیسم و تبارگرایی

مهربان آتیلا

در هر جامعه طبقاتی، هیچ مفهوم و پدیده‌ای نیست که بار طبقاتی نداشته و در خدمت منافع طبقه خاص اجتماعی قرار نداشته باشد. حتی کلماتی که مفاهیم زیبایی‌شناسانه دارند و یا معیارهایی که از آنها بعنوان محکی برای بررسی زیبایی استفاده میشود، نمیتوانند ازین قاعده مشتی بوده و فرا طبقاتی باشند.

سیستم اقتصادی حاکم با سرمایه‌گذاری آگاهانه و خیلی گزاف در بخش ارتباطات جمعی و با در اختیار داشتن رادیو، تلویزیون، سینما، مدارس مساجد و کلیسا و دیگر اماکن و بنگاه‌های دینی، تولیدات تغذیه‌فکری افراد جامعه را نیز در راستای منافع خودش مدیریت کرده، نه تنها تلاش مینماید که ماهیت طبقاتی پدیده‌ها، مفاهیم و مقوله‌ها پنهان بماند و یا حداقل فرا طبقاتی جلوه داده شوند، که به آنها یک مشروعیت از قبل نهفته شده را جهت به بازی گرفتن عواطف انسانها و وسیله‌ای برای کنترل احاد جامعه، نیز حقه می‌نماید.

مقوله ملت، حق حاکمیت ملی نمونه‌هایی از این پدیده‌هاست. حقانیت و جذابیت مستتر در مفاهیم و مقوله ملت، حق حاکمیت ملی و احساسات عاطفی نوستالژیک نهفته در آنها ماهیت اصلی این مفاهیم را در حاشیه قرار داده و بعنوان یک ابزار برای خلق احساس تعلق جمعی و فرا طبقاتی که نوعی از خود بیگانه‌گی سیاسی است، همانند ابزار دین، به تخدیر افکار

انسانها میردازد.

در این نوشته در مفهوم پدیده ملت و مفاهیم دیگری چون دولت، استقلال و حاکمیت ملی و حق تعیین سر نوشت که در پیوند با مقوله دولت اند، مکثی نموده و تلاش میشود به این سوالات پاسخ داده شود:

مقوله ملت میتواند فرا طبقاتی باشد؟

ملت خاستگاه و عامل ناسیونالیسم است یا برعکس ناسیونالیسم ملت را می‌آفریند؟

دولت میتواند ممثل اراده و منافع جمعی باشد؟ استقلال، حاکمیت ملی و فورم‌های دیگر حاکمیت مانند فیدرالیسم، میتوانند متضمن زنده‌گی انسانی تر و بهتری باشد؟

در ادامه با مرور مختصری در پروسه تشکیل حزب وحدت (که وجوه مشترک فراوانی با احزاب دیگر اسلامی و محور تبار دارد) نقش سیاست و اقتضای منافع "رهبران" را در تعمیم و گسترش تبارگرایی بررسی خواهیم کرد.

"ملت" چیست؟

ملت پدیده‌ای نیست که بتواند بدون ردیف کردن و سرهم کردن مفاهیمی از قبل موجود در ذهن ما قابل درک باشد. درست مانند پدیده خدا که فقط میتواند با برشمردن صفات و مشخصاتی که ما دوست داریم، تصویری از موجودیتش در اذهان انسانها شکل گیرد. اما این مخلوق پروریده ذهن انسانها که قدرت مافوق انسانی اش را مدیون تخیلات بشر است، در مقطع بعدی، حاکم بر سرنوشت خالقش شده و آنها را چنان از خود بیگانه میسازد که از موجودیت خود و هم

نوعانشان برای بقای او، بدون آنکه وجود خارجی داشته باشد، به ساده‌گی میگذرند.

ملت را نیز با تعابیر عینی و مشخصات مادی و قابل رویت تعریف مینمایند. گفته میشود که تعریف استالین از ملت^(۱) جامع‌ترین تعریفی است که ارائه شده است. استالین فاکتورهایی مانند اشتراک در زبان، سرزمین مشترک، حیات اقتصادی مشترک، تاریخ و گذشته مشترک، فرهنگ، آداب و رسوم مشترک و سیما و قالب روانی مشترک را که همه با روابط انسانها در جوامع مادیت می‌یابند، برای تعریف ملت بر میشمرد. از نظر استالین برای نامیدن ملت به دسته‌یی از انسانها، به مجموع این مشخصات نیاز است. فقدان هر یک از این مؤلفه‌ها، سبب سلب مفهوم ملت از آن دسته انسانها میگردد. در این تعریف شباهت شگرفی با آنچه در تعریف خدا سرهمبندی میکنند وجود دارد. سلب هر یک از صفات خدا نقص است و (نقص نفی ذات خداست).

واقعیت موجود در دنیای امروز در رابطه با تقسیم بندی ملی، نشان از آن دارد که ملت‌های متعددی در جهان وجود دارند که علی‌الرغم داشتن مشترکات فوق‌الذکر، ملت مشترک نیستند. ملت‌های افغانستان، ایران، تاجکستان نمونه‌هایی اند که افراد آن زبان مشترک، فرهنگ و رسوم مشترک دارند، و در مقاطعی از تاریخ زیر چتر حاکمیت سیاسی واحدی بوده‌اند ولی ملت مشترکی نیستند.

همچنان کشور های هندوستان و پاکستان، متشکل از افرادی اند که ارتباطات خونی، زبان، فرهنگ، سرزمین مشترک و تاریخ مشترک داشته اند، باز هم دو ملت جدا از هم هستند. پشتون های دو جانب خط دیورند، هم مشترکاتی خونی، زبانی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی با هم دارند، ولی ملت واحدی نیستند. برعکس ملت هایی وجود دارند که افراد متعلق به آنها نه زبان مشترک دارند، نه تاریخ و فرهنگ و مشترکات خونی با هم دارند، مع الوصف از آنها بنام یک ملت نام برده میشود. مثلاً در افغانستان ملیت هایی پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبک، نورستانی، بلوچ، ایماق، ترکمن... را داریم که زبان های متفاوت، فرهنگ متفاوت و گذشته تاریخی متفاوت دارند که با دادن هویت جمعی به آنها از آنها بنام یک ملت واحد نام برده میشود. این مثال ها روشن میسازند که در واقع این قدرت سیاسی حاکمان به تناسب شعاع قدرت دولت های مرکزی است که عامل تعیین کننده هویت ملی افراد میباشد، نه مشخصاتی که مثلاً استالین آنها را ملاک "ملت" بودن دسته هایی از انسانها بر شمرده است.

ملت بر خواسته از نژاد نیست، با حضور و زنده گی در جغرافیای معین و واحدی مشخص نمیشود، داشتن زبان یک سان نیست، رسوم و فرهنگ مشترک نیست، ناشی از احساس مشترک احاد جامعه و خود آگاهی آنها در کسب هویت مشترک نیست. ملت و دولت های ملی مبتنی بر آن، محصول نبرد طبقاتی در یک برهه معینی از تاریخ است که بگونه امروزی در بستر مناسبات بورژوازی شکل گرفته است. یک قالب است برای دسته بندی انسانها در

رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه در یک مرحله معینی از انکشاف جامعه که حافظ منافع سیاسی و اقتصادی نماینده گان طبقه حاکم در جامعه است. ملت محصول سیال و دایماً در حال تغییر قلمرو سیاست است که میزان قدرت سیاسی مرز و حدود آنرا تعیین مینماید.

پدیده ملت مانند بسیاری از پدیده هایی که در زنده گی روزمره با آنها در ارتباط هستیم، با مهارت سعی شده است فاقد بار سیاسی و طبقاتی خاصی جلوه داده شود. درست مانند "پول" که در فعالیت های روزمره صرف "بعنوان یک وسیله مبادله و یک متغیر خنثی" به آن نگاه شده و ماهیت آن به عنوان ابزاری تسهیل کننده مناسبات حاکم اقتصادی که چرخه آن توسط پول راحت تر میچرخد، از نظر ها پنهان نگهداشته میشود.

یکی از فاکتور هایی که مقوله ملت را مستتر در اعتباری از قبل نهفته شده در آن مینماید، بار عاطفی مفاهیمی اند که تحقق آنها را در موجودیت ملت متصور میدانند. آزادی سیاسی، استقلال، حاکمیت ملی، از جمله آن مفاهیم اند. ولی آشکار نیست صحبت از چه نوع آزادی بی است و این آزادی برای کیست؟ آیا کسب استقلال سیاسی میتواند بهبودی در وضع زنده گی انسانهایی که مربوط به ملت "آزاد" شده است، ایجاد نماید؟

آن انسانها از چه حقی برخوردار خواهند گردید؟ حق داشتن تحصیل و شغل؟ حق بدست آوردن امکانات معیشت بهتر؟ حق استفاده از چیز هایی که با نیروی کار آنها خلق شده اند؟ حق شهروندی برابر بدون در نظر داشت جنسیت؟ حق انتخاب؟ حق آزادی بیان؟ حق اعتراض؟ بیان کلی (آزادی) هیچ پاسخی به پرسش های فوق ندارد. فقط میتوانند عواطف انسانها را بر انگیزخته و با ایجاد یک ذهنیت کاذب، زمینه از خود بیگانگی انسانها را فراهم نمایند.

مستلزم ملت، موجودیت دولت است. دولتی که

مدعی نماینده گی از منافع جمع است ولی در حقیقت معرف و محافظ منافع قسمتی از جامعه است که صاحبان مالکیت خصوصی اند. با آنها از همه آحاد جامعه، از آنهایی که به دستور قوانین ملزم شده اند از ارزش اضافی بی که با فروش نیروی کار شان خلق میکنند به نفع یک اقلیت محدود چشم پیوند، از بخشی از حقوق فردی خود به نفع دولت به عنوان نماینده جمع بگذرند. حتی گذشتن از زنده گی افراد برای حفظ سرزمینی که ملت و دولت در آن محدوده موجودیت و رسمیت یافته است، امری نه تنها طبیعی بلکه با افتخار تلقی میگردد. نام آن ملت را جزئی از هویت کودکان تازه تولد نموده و تا زنده اند آنها را ناگزیر از دفاع از هویتی مینمایند که خود شان هیچ سهمی در انتخاب آن نداشته اند.

این نوع از خود بیگانه گی، یعنی از خود بیگانه گی فرهنگی در کنش نیروهایی که مدعی اند مارکسیست هستند، نیز آشکار میباشد. هردو نهیله چپ در افغانستان، هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تشکل های مربوط به چپ اپوزیسیون که به شعله بی ها معروف اند از بدو پیدایش اسیر این تناقض در باور و در عمل شان بوده اند.

برای همه آنها و بازمانده گان آنها، "ملت" فاقد بار سیاسی و طبقاتی تلقی میگردد. ملت برای آنها یک ظرف عمومی و بزرگی است که مردم یک کشور قبل از هر تقسیم بندی دیگری چون طبقات، در آن جا میگیرند. بر مبنای این گونه بینش است که در ادبیات آنها "خلق" جای "طبقه" را میگیرد و مبارزه طبقاتی به نفع مبارزه برای آزادی خلق ها به حاشیه کشیده میشود.

آنها هم زمان با آنکه هیچ ایرادی به مقوله

میدهد، در امان بمانند. با سیطره دین پیدوفیلی در جامعه قانونیت می یابد، مصونیت نیمی از نفوس جامعه با چالش بسیار جدی با حاکمیت شریعت مواجه شده و هژمونی دین آزادی اندیشه را خفه مینماید.

در اینجا هدف، نیت شکافی افرادی که مبلغ قدسیت دین، ملت و پدیده های مربوط به آن میگردند، و همزمان در پی ایجاد زنده گی انسانی و جامعه شگرفا میباشند، نیست. مکث کوتاهی بر گزینش شیوه های تحقق این ایده آل ها آشکار میسازد که با در عمل بستن معیار های دینی که مشروعیتش را از عصر حجر میگیرد، و سیاست های شوونیستی و تبار گرایی، بدون تردید، ادامه حرکت در امتداد مسیری است که نظام حاکم سالهاست با استفاده از آن سلاح، حاکمیتش را بر بخش وسیعی از مردم تحمیل کرده و نتیجه منطقی آن جز گسترش بیشتر تضاد های اجتماعی، بد بختی، فقر و سلب آسایش و امنیت شهروندان نبوده است.

چپ های سنتی هم قادر نیستند توضیح دهند که مثلاً با تقدس استقلال ملی، تمامیت ارضی، رشد صنعت و تجارت و توأم با آن اظهار دشمنی با امپریالیسم و نظام حاکم اقتصادی، چه سهمی به کارگران میرسد؟ آیا تمام اینگونه تلاش های "انقلابی" آنها چیزی فراتر از خدمت به رشد بورژوازی میتواند باشد؟ آیا میکانیسم و شیوه استثمار کارگران در مدل رشد صنعت آنها، متفاوت از شیوه معمول استثمار است؟ شعار بی خاصیت و کلی "خدمت به خلق" به همان اندازه بی خاصیت، گنگ و گمراه کننده است که توصیه مبلغین مذهبی که از بلند گو های منبر و مسجد میگویند:

ادامه در صفحه ۷

همکاری با ارتش دولتی میگردند که آنها دست نشانده امپریالیست ها میدانند. حتی رابطه ارتش با دولتی که ارتش در خدمت آن میباشد، برای آنها قابل درک نیست، لابد از دید آنها ارتش نیز فرا طبقاتی است. آنها همچنان تلاش دارند در تجلیل از "جشن استقلال" با پریایی محافل و سخنرانی ها و ستایش از امان الله پادشاهی که تفاوت میان انسانها را بر مبنای تعلق شان به تبار خاصی به گونه یی سیستماتیک پی ریخت، از همدیگر پیشی بگیرند. آنها کماکان نقد شان محدود به رهبران گروه های مسلمان و سؤ استفاده آنها از دین میباشد، نه نفس ماهیت دین. عده یی از آنها حتی تبلیغ شعار جدایی دین را از دولت قبل از وقت و ماجراجویانه دانسته و تعداد معدودی از آنها سیکولاریسم را با لکت زبان نجوا مینمایند. آن چپ ها شعار میدهند که مردم شانرا با دین شان یکجا دوست دارند. جناح دیگری از آنها در راستای محو ستم ملی و مبارزه با ستم سیستماتیک نماینده گان طبقه حاکم ملیت پشتون که تاریخ آن به درازای طول عمر موجودیت افغانستان است، در خدمت نیروهای مرتجع و تبار گرای احزابی چون حزب وحدت، جنبش اسلامی و تبارگرایانی دیگری قرار میگیرند، که هدف شان نه نفی مضمون ستم ملی بلکه تغییر شکل آن میباشد. مخالفت با ستم آشکاری که محصول تبعیض سیستماتیک قدرتمندان پشتون بوده اند، قابل درک است. ولی رفع ستم طبقات حاکم پشتون، با تعویض شدن آن با تفکرات تبار گرایانه دیگر، مطلقاً نمیتواند زنده گی بهتری را برای مردم به ارمغان داشته باشد. دانش و زرنگی خاصی لازم نیست تا بتوان درک کرد که بینش هایی که بر مذهب و تبار گرایی استوار باشند، نمیتوانند افق بهتری را فرا راه انسانها بگذارند. تا زمانی که سیطره دین بر زنده گی مردم استوار بماند، نیمی از نفوس جامعه یعنی زنان نمیتوانند از برده گی جنسی که دین به آن مشروعیت

ملت ندارند، با ستم ملی به مخالفت بر خواسته و آنها محصول برداشت های نادرست و انحرافی از مقوله "ملت" میدانند. در واقع این رابطه کاملاً بر عکس است. این ناسیونالیسم است که ملت بر مبنای آن شکل میگیرد نه اینکه کژ فهمی ها و انحرافات در درون ملت، پدید آورنده ناسیونالیسم باشد. تبارز این گرایشات در همه نشرات و فعالیت های چپ های سنتی در طول زمان موجودیت شان هوید است. دفاع از حاکمیت ملی افغانستان، محور فعالیت های آنها را در جریان تهاجم نیرو های اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان تشکیل داده و از مبارزه طبقاتی در بهترین حالت در محدوده نشرات آن جریان ها اسم برده می شد. سازمان رهایی برای دستیابی به یک جبهه متحد ملی تا ارایه الترناتیف جمهوری اسلامی پیش رفت. تأثیرات اینگونه بینش های خلقی را میتوان در مراحل بعدی در نوشته های کادر های مربوط به سازمان رهایی در آستانه گسست از سازمان در دنباله روی از همان افکار و بینش های پاپولیستی به تبارگرایی رسیده بودند در جزوه (خود مختاری هزاره جات یک مطالبه بر حق است - نوشته بصیر زیار) مشاهده نمود. حاکمیت این سبک و در پهلوی آن کرنش در برابر مذهب بعنوان احترام به دین توده ها وجه مشترک همه جریانات چپ در افغانستان باقی ماند. حوادث درگیری مرزی با پاکستان و اعتراضات موسوم به جنبش روشنایی نشان میدهند که آنها کماکان اسیر بینش هایی اند که به مارکسیسم ربطی ندارند. جناحی از مائوئیست اندیشه ها با هیجان تمام به تبلیغ گسیل نیرو برای دفاع از تمامیت ارضی افغانستان پرداخته و داوطلب

متن سخرانی اتیلا مهربان به مناسبت اول می در پالتاک

آنها با آنکه زنده گی دشواری دارند و در کلبه های محقری زیست مینمایند از موجودیت قصر های متعلق به هم تباران شان و زنده گی پر تجمل آنها احساس افتخار نموده و در دفاع از آنها خودش را ملزم میدانند.

مذهب هم با همین میکانیسم در خدمت اهداف قدرتمندان عمل مینماید. با تقدسی که به افکار دینی داده میشود، تلاش صورت میگیرد که مذهب را یک پدیده فرا طبقاتی جلوه دهند. ولی درک این موضوع که در یک جامعه طبقاتی هیچ پدیده بی نمیتواند فرا طبقاتی باشد، به داشتن ضریب فکری زیادی نیاز نیست. دین و مناسک دینی برای ثروت اندوزی مهندسی شده است. از سرازیر شدن پول های هنگفتی در اماکن مذهبی مانند کعبه در عربستان و مقبره های امامان در ایران و استفاده از آنها در کسب ثروت های هنگفت و باد آورده همه مطلع هستیم.

با کنترل اذهان احاد جامعه، اخوت هم کیشان فراتر از هر رابطه دیگری پنداشته میشود. فرودست بودن افراد در جامعه ناشی از اراده خدا و مصایب فقر و شکنجه، گرسنگی نشانه های از سعادت پس از مرگ تبلیغ میگردد. نقش دین در محافظت از طبقات حاکم در جامعه در حرام بودن مصادره ثروت های تولید شده اجتماعی به خوبی آشکار است.

با سلام و تبریکات صمیمانه به مناسبت روز جهانی طبقه کارگر به همه دوستان حاضر در اطاق. "کارگران جهان متحد شوید!"، یکی از شعار های مرکزی سوسیالیست ها در مبارزه علیه سیستم حاکم سرمایه داری است که میتواند افق دید سوسیالیسم را در عمل پیاده نماید.

در غیبت این سازمان یابی، طبقه کارگر صرفاً به شکل طبقه بی در خود باقی مینماید. در جغرافیای افغانستان هم مانند دیگر کشور ها عوامل متعدد با اشکال متفاوت و ماهیت یکسان هدفمندانه از اتحاد کارگران جلوگیری مینماید.

به باور من نیرو های حاکم بر وسایل تولید در یک جامعه، با استفاده از همه امکانات تبلیغاتی، وسایل ارتباط جمعی، بلندگو های مساجد و مدارس، تغذیه فکری افراد جامعه. در ادامه صحبت های رفقا فهمیم و زرقا، صحبت مختصری در رابطه به دلایل عدم تشکل طبقه کارگر در افغانستان دارم.

"کارگران جهان را نیز مدیریت میکنند." با استفاده از این تبلیغات آنها هویت های کاذب را جانشین هویت های واقعی انسانها مینماید و به ساده گی با در دست گرفتن کنترل افکار انسانها، منافع خود شان را منافع کارگران جا میزنند.

استفاده از ناسیونالیسم و تبارگرایی یکی از این ابزار های سلب هویت واقعی کارگران است. به کارگران این برداشت تحمیل میشود که گویا دفاع از منافع شان نه مربوط به امر پیوند شان با افرادی که در موقعیت یکسان اجتماعی با آنها قرار دارد تأمین میشود، که با رجوع به قوم و تبار شان میسر میگردد.

مردم! کار های خوب انجام دهید، کار های بد نکنید. آنها درک نمیکند که پدیده ملت، ظرفی بنام کشور و دستگامی بنام دولت را هم نیاز دارد. و این پدیده ها همه سیال اند. حتی نژاد علی الرغم شباهت های ظاهری میان افراد مربوط به یک گروه، پدیده بی ثابت نیست. از آنجا که انسانها از بدو پیدایش تا حال همواره بدلالی مختلفی در حال کوچیدن از محلی به محل دیگر بوده اند، امتزاج آنها با همدیگر ناگزیر بوده است. به این دلیل نمیتوان گروهی از انسانها را یافت که مشخصات ژنتیکی آنها همواره یکسان بوده و بدون تغییر از نسلی به نسل دیگر منتقل گردد. انسانها همچنان نمیتوانند همواره در جغرافیای مشخصی زیست نموده و به زبان خاصی تکلم نمایند. این پدیده ها را هر فردی از ما تجربه کرده ایم.

بناءً ادعای پیوند نژادی، تعلق به جغرافیای معینی، و گویش به زبان خاصی برای ملت شدن، کاملاً غیر منطقی، غیر علمی و بی اساس است. آنچه همواره پایدار است، تغییر است. تغییر و ارتباط از رکن های اساسی دیالکتیک میباشد. تأکید بر قدسیت تعلق نژادی، زبان، و جغرافیای مشخصی فقط برای منافع سیاسی و اقتصادی عده ای خاصی میتواند کار برد داشته باشد. آنچه انسانها را بصورت واقعی بهم پیوند میدهد، موقعیت آنها در رابطه با مناسبات تولید و امکانات ها از گرفتن سهمی از ثروت اجتماعی تولید شده است، نه پیوند های خونی، تباری، ملیتی و کشوری.

۱- سه منبع و سه جزء - منصور حکمت



**سازمان سوسیالیست‌های
کارگری برای آزادی،
برابری و سوسیالیسم
مبارزه می‌کند، برای
تقویت صف آزادی
خواهی و برابری طلبی و
برای تحقق آرمان
سوسیالیسم به آن
پیوندید!
از سایت‌های سازمان
سوسیالیست‌های کارگری
افغانستان بازدید نموده و
آنها را به رفقا و دوستان
تان معرفی نمایید!**

www.workersocialist.org

<https://www.facebook.com/workersocialism>

www.asrejadid.org

تأثرات عاطفی و ذهنی استوار است. همه این عوامل که زایده‌های نظام سرمایه‌داری هستند، در از خود بیگانه‌گی طبقه کارگر نقش داشته و سبب میگردند که کارگران همچنان طبقه در خود باقی بمانند.

ما معتقد هستیم که گسترش و تعمیم خود آگاهی طبقه کارگر، و ایجاد حزب پر قدرت این طبقه لازم و ملزوم همدیگر اند. به این دلیل این دو مسأله بایست در صدر فعالیت سوسیالیست‌ها قرار داشته باشد. و اوج فعالیت سوسیالیست‌ها نبایست محدود به تجلیل از روزهای رسمی همبستگی طبقه کارگر بماند.

زنده باد سوسیالیسم!

تشکر از توجه شما!

مسأله بسیار مهم دیگر که به دو عامل فوق الذکر فرصت جولان میدهد، غیبت و دور بودن نیروهایی است که خودشان را آگاهانه متعلق به طبقه کارگر میدانند ولی از جنبش‌های اجتماعی فاصله دارند. علی‌الرغم سوسیالیست بودن، رابطه‌ی ارگانیک میان آنها و طبقه کارگر وجود ندارد.

تشکیلات و محفل‌هایی هم هستند که سوسیالیسم را به یک جنبش روشنفکری محدود کرده و متشکل شدن الیت‌های روشنفکر را بر سازمان‌دهی کارگران ارجحیت میدهند. سوسیالیسم آنها میتواند هر نوعی از سوسیالیسم‌های بر شمرده در مانیفیست باشد، ولی با سوسیالیسم کارگری وجهی اشتراکی ندارند و تعلق‌شان به طبقه کارگر نه بر پایه‌های مادی طبقاتی که بر



کودکان کار

زرقا فروغ

آسیب پذیر ترین قشر طبقه کارگر

آوری زباله و کارهایی خیابانی از جمله شستشوی موتر و سایر کارهای شاقه و غیر مصون مصروف کار اند.

کودکان فقیر آسیا، افریقا و امریکای جنوبی بیشتر در خدمت تولید کمپنی های چند ملیتی قرار دارند، این به آن معنی است که اکثر کمپنی های تولید لباس، مواد خام لوازم الکتریکی با به کار گماشتن کودکان و سؤ استفاده غیرانسانی از نیروی کار ارزان آنان سود های هنگفتی به جیب میزنند. به بهانه کمک به کشور های فقیر، در آن کشور ها سرمایه گذاری کرده و با انتقال وسایل تولید به آن کشور ها مصارف شانرا به حد اقل رسانیده و با پرداخت کمترین اجرت حجم کار نپرداخته را افزایش داده و بر حجم سرمایه می افزایند.

سود های ملیونی کمپنی های مؤلد وسایل و لباس ورزشی مانند نایک، ادیداس که تولیدات شان رایج ترین لباس های جوانان در غرب است، عمدتاً محصول کار کودکان در هند، بنگلادیش و کشور های افرتقایی است.

از آنجائیکه انجمن های حقوق کودک مثل (سازمان بین المللی کار)، (مجامع حقوق کودک یا سیف چلدرن) سازمان ملل، سازمان جهانی کار (ا. ال. او) که خود آویزه های همین نظام هستند، این جنایات سرمایه داری را به اشکال مختلف توجیه کرده و در بهترین حالت سعی دارند با اجرا نمودن یکسری رفرمها، برده گی کار کودکان را به دلایلی از جمله کمک به خانه واده هایشان موجه جلوه دهند.

ادامه در صفحه ۱۰

دارند. این کودکان نا خواسته بخشی از طبقه یی هستند که بار سنگین تولید ثروت اجتماعی بدوش او است ولی سهم خودش در استفاده از آن در حد کسب نیروی مجدد برای ادامه تولید بوده و حتی قادر نیست غذای کافی در اختیار داشته باشد.

در جهان هر روز از بام تا شام میلیونها کودک در پی لقمه نانی برای زنده ماندن تن به شاقه ترین و کثیف ترین کار ها میدهند. این کودکان برای امرار حیات خودشان و خانواده های شان با دستمزد خیلی نازل و ساعات کار طولانی و بدترین شرایط به صورت ناخواسته چرخه نظام کثیف سرمایه داری را به پیش میبرند. مهاجرت و جنگ های تحمیلی سرمایه داری که فقر گسترده، بی امنیتی و شرایط جانکاه زنده گی را بر انسانها تحمیل کرده و زمینه سؤ استفاده غیر انسانی، خشونت عریان، تجاوز و برده گی مدرن این کودکان را سبب شده است.

اکثر این کودکان در مزارع، کارگاه های قالین بافی، خشت زنی، دستفروشی، کار در معادن، جمع

اولتر از همه از اینکه وقت گذاشتید و در برنامه امشب که به افتخار اول می روز جهانی کارگران در پالتاک تهیه دیده شده است اشتراک نموده اید از شما اظهار سپاس میکنم و ثانیاً روز جهانی کارگر را برای شما تبریک میگویم!

در افغانستان حدود دو میلیون کودک مصروف کار های شاقه اند.

۲۶۴ میلیون کودک در سراسر جهان مصروف کار اند.

سرمایه داری که بر اساس استثمار انسان از انسان نفس میکشد و رشد میکند همواره در پی نیروی کار ارزان از دست یازیدن به نکتب ترین اعمال دریغ نمیکند، یکی از این اعمال غیر انسانی استفاده ارزان از نیروی کار کودکان است. در هر جاییکه سرمایه داری سایه افکنده تا نیروی کار ارزان انسان را به یغما ببرد بی دریغ کودکان آنجا حضور



دسترسی به خوراک و لباس، محل امنی برای زنده گی، دسترسی به آموزش و تفریح و شادی کودکانه است از این کودکان بی بضاعت ربه و در عوض کودکان را از سنین پایین به کارهای شاقه به خاطر سودآوری برای سرمایه داران وادار می سازد. این واقعیت دردناک زنده گی پر از درد ورنج میلیونها کودک در جهان و افغانستان است که داشتن یک زنده گی انسانی و بدون دغدغه نان شب حق مسلم شان می باشد. این همه در حالی است که مخارج سالانه تولید و تجهیز نظامی جهان سرمایه داری در روی زمین چیزی حدود بیش از هزار میلیارد دلار است. اختصاص فقط دو یا سه درصد این هزینه پنجاه تا شصت میلیون کودک را از برده گی، گرسنه گی و ابتلا به بیماری های مدهش نجات می دهد.

کارگران و زحمت کشان بی خبر از قدرت و عظمت شان با وجود تمام درد و مصایب از نبود اتحاد طبقاتی شان رنج می برند. آنها هر از گاهی برای تنظیم و تعدیل شرایط ناگوار زنده گی شان دست به اعتراضاتی میزنند که به دلیل عدم تشکل شان به ندرت به ثمر می نشیند. اعتراضات و اعتصاب های غیر متشکل، محدود و نا موفق امید به پیروزی را به رویای دست نیافتنی بی برای کارگران تبدیل می نماید.

تاریخ همه اعتراضات کارگری مبین آن است که بدون تشکل و ایجاد حزب پر قدرت کارگری که بتواند نیروهای انقلابی را به جنبش های اجتماعی وصل کند، به زیر کشیدن نظام سرمایه داری که ریکارد هایی تازه بی از جنگ، فقر، آواره گی و نکبت را در جهان ثبت مینماید، امر دشواری خواهد بود. به این دلیل ایجاد حزب طبقه کارگر و پیوندش با جنبش اجتماعی و گسترش آگاهی انقلابی، در اولویت کار ماست. این امری دشواری است ولی حیاتیست. پیروزی سوسیالیسم در گپرو این واقعیت است. پیروز باد سوسیالیسم. تشکر از توجه شما

کودکان در مدارس مذهبی و ملا امام های مساجد هم امری معمولی است. به برده گی کشانیدن جنسی مخصوصاً کودکان دختر با توجهات شرعی در بدنه دولت وحدت ملی پدیده شناخته شده بی است. این صدمات پدیده گذرایی نیست و اثرات سنگین روحی را در کودکان برجای می گذارد.

امروز وضعیت زنده گی و شرایط اجتماعی کودکان کار در افغانستان به یک معضله جدی تبدیل گردیده است، این بیشتر از ۴ دهه با وجود واریز شدن سرمایه های میلیونی "جامعه جهانی" و فریاد دموکراسی امریکایی دستاوردی که برای میلیونها انسان به همراه داشته است جز جنگ، فقر روز افزون، بیکاری، اعتیاد و بی خانمانی چیزی دیگری نبوده است. بیشترین صدمات و عارضه این فقر و فلاکت دامنگیر مردم فرودست جامعه می گردد. کودکان خانه واده های بی بضاعت اولین قربانیان این فجایع هستند مخصوصن خانواده هایی که پدر یا نان آور خانواده را در جنگ و بی امنیتی از دست داده اند و خانه واده های بی بضاعت بنابر مشکلات اقتصادی قادر نیستند فرزندانشان را حمایت و سرپرستی نمایند و دولت هم هیچ مسئولیتی در قبال اینگونه مصائب و سیه روزیها به عهده نمی گیرد.

حرص سرمایه داری آرزو ها و روند زنده گی نورمال کودکانه را که همانا یک زنده گی انسانی،

آنها در صدد نفی کار کودک نیستند، بلکه در صدد تلطیف شیوه استفاده از نیروی کار کودکان اند.

درز تراژیدی هایی که کودکان کارگر به دلایل شرایط غیر ایمنی کار یا در آتش میسوزند یا زیر آوار دفن میگردند، به دلایل رقابت های کمپنی ها به بیرون درز مینماید.

در افغانستان، کشوری که اسیر پنجه اهریمنی سرمایه داران ملی و بین المللی است، شرایط زنده گی کودکان متفاوت از کشورهای فقیر دیگر نیست. میکانیسم سرمایه در اندوختن سود، در همه جا یکسان عمل مینماید، و مزید بر آن جنگ در افغانستان فشار مضاعفی را بر کودکان تحمیل مینماید.

شش میلیون کودک در افغانستان به آموزش دسترسی ندارند، کودکان زیاد خیابانی قربانی حملات انتحاری گروه های اسلامی از جمله طالبان و حزب اسلامی گردیده اند. جریان های اسلامی با استفاده از همان شیوه معمول اخوان المسلمین در مصر از فقر و بی بضاعتی انسانها استفاده کرده و با پرداختن پول به فامیل های فقیر کودکان آنها را به مدارس دینی کشانیده و از آنها در عملیات انتحاری استفاده مینمایند. سو استفاده جنسی از



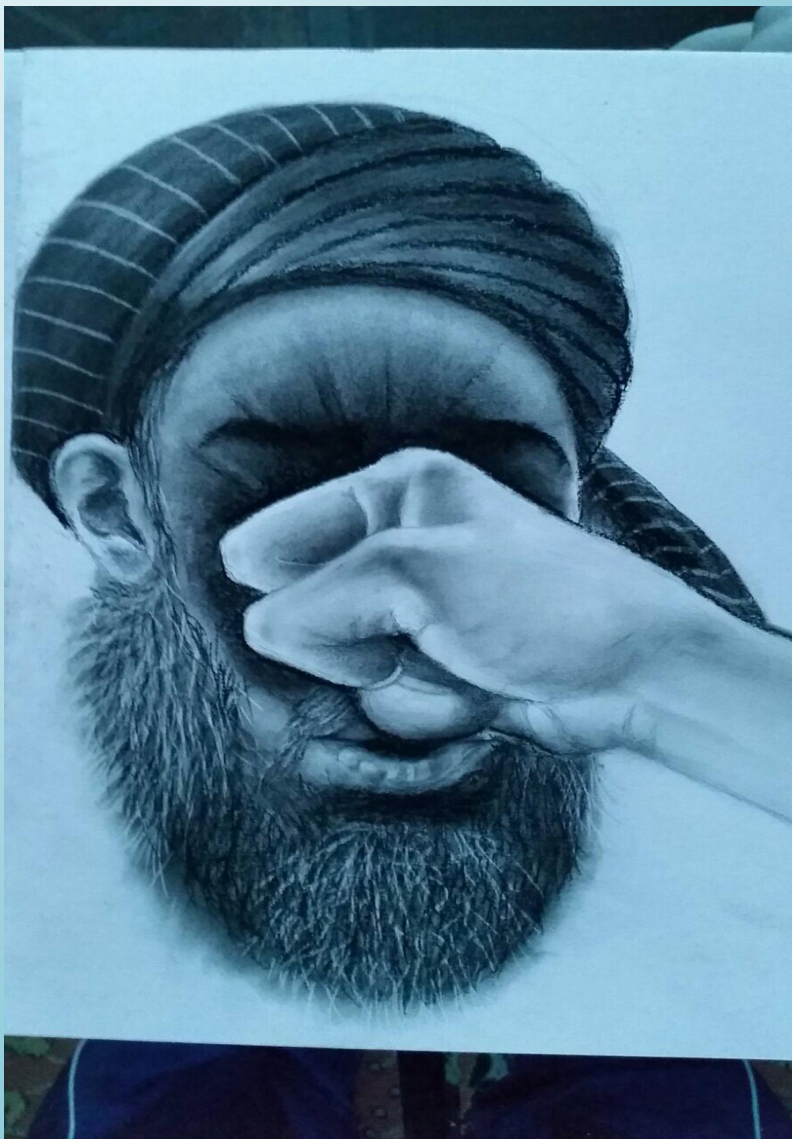
ر. پیکار جو

به این خدای تو من درس روزگار دهم
 درفش کار بر آورده هوشدار دهم
 ترا که زاده این نظم بی حیا هستی
 همانگونه بیندم که بند ما بستی
 ++++++

درفش کار

تو همنشین پری چهره گان حورو مغان
 و من به آتش سوزان دوزخ و تُعبان
 بلی خدای تو شرمی نکرد و گفت به من
 تویی ز روز ازل برده و اَسیرِ رَسَن

من و تو زاده یلدای روزگار هستیم
 اسیر چنبر ایام بی شمار هستیم
 ترا زمانه ستمگر نمود و داد به من
 ستمکشی و تحمل به شانه بارِ مِخَن
 ترانواخت به صد گونه ناز و نعمت و جاه
 مرا گداخت به صد گونه نار و محنت و آه
 بدان که خالق این خان نعمت تو منم
 خدای عزت و این نام و اُبَهِت تو منم
 منم که کودک تو ناز و نازدانه شده
 منم که همسرتو پرده دار خانه شده
 توان بازوی من راحت آفرین تو شد
 زمین کار من ایوان مرمرین تو شد
 زقطره های عرق کز جبین من ریزد
 دمد به باغ تو نسرين و نسترن خیزد
 زهی سعادت تو و بدا به حالت من
 خوشا «عنایت ایزد!» «به تو گلایه زمن
 تویی به باور خود، خوانده خدای کلان
 منم به باورتو رانده خدا زمین
 تویی قرین "درگه یزدان" ! و من به دوراز آن
 تو از اهالی "خُلد برین" ! و من ز دوزخیان



اعلامیه سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان به

مناسبت اول می ۲۰۱۷

مناسبات حاکم و سازمان دادن جامعه آزاد و برابر سوسیالیستی است. اتحاد و آگاهی طبقاتی کارگران آن عنصر مرکزی است که نه فقط می تواند نیروی مادی و مبارزاتی عظیمی را در جدال طبقاتی بر علیه بورژوازی و اقتدارش به میدان آورد، بلکه پاسخی واقعی و عینی است به تمامی نیروهای مرتجع ناسیونالیست و مذهبی و حامیان جهانی و منطقوی آنها. واقعیت جاری و بربریتی که سرمایه داری جهانی بر بشریت و به ویژه به کارگران و زحمتکشان افغانستان تحمیل نموده است از ما و همه فعالان و پیشروان سوسیالیست کارگری می طلبد که برای دفع موانع نظری و عملی ایجاد یک چنین گردان رزم طبقاتی تلاش نموده و همدیگر را دریابند. سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان برای سازمانیابی و تحزب طبقه کارگر پیوسته تلاش نموده و آن را یکی از وظایف محوری و تخطی ناپذیر خویش می شمارد.

**زنده باد اول می روز همبسته گی
طبقاتی کارگران جهان!**

نابود باد سرمایه داری!

زنده با سوسیالیسم!

**شورای مرکزی سازمان سوسیالیست های
کارگری افغانستان**

بیست و نهم اپریل ۲۰۱۷؛ ۹ ثور ۱۳۶۹

راست و ناسیونالیستی اش، در پی احیای اقتدار امپریالیسم آمریکا در مقابله با رقبای جهانش، جهان را بیش از پیش به ورطه فقر، ناسیونالیسم و افراط گرایی دینی می کشاند.

در افغانستان دولت قومی- مذهبی که به دست آمریکا طراحی و سازماندهی گردیده است با دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی جامعه را به مرز تباهی کشانیده است. بیکاری میلیونی، فقر و ناامنی مردم را سرخورده و ناامید گردانیده است، در مقابله با وضع موجود کارگران، معلمان، شاگردان، محصلان، معلولان و بیکاران دست به مبارزه و اعتراض زده، علیه دولت سرمایه داری افغانستان بارها به خیابان ها ریخته و دادخواهی نموده اند، از جمله جنبش علیه بیکاری در مبارزه علیه فقر و ذلت کارنامه درخشانی در تاریخ معاصر افغانستان دارد. امسال در حالی که بزرگداشت از اول می روز جهانی کارگر می پردازیم که در اثر نبود جنبش آگاه و متشکل توده یی کارگران، نبود سازمان ها و احزاب سوسیالیسم کارگری، با وجود این که در جهان هیچ گاهی چون امروز شرایط عینی و مادی برای انقلاب سوسیالیستی، مساعد نبوده، سرمایه داری جهانی با وجود به بن بست رسیدنش همچنان یکه تاز میدان است و حاکم بلامنازع.

تاریخ همه اعتراضات کارگری مبین آن است که طبقه کارگر بدون تشکل و حزب سوسیالیستی اش نمی تواند از قید ستم سرمایه رهایی یافته و به سوسیالیسم برسد. بناءً سازمانیابی طبقه کارگر و ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری، از مهم ترین و ضروری ترین وظایف فعالان سوسیالیست طبقه کارگر افغانستان در مواجهه با قدرت حاکمه،

همه ساله اول می به عنوان روز همبسته گی کارگران جهان گرامی داشته می شود. اما بورژوازی زخم خورده از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ هنوز کمر راست نموده و تمام تلاشهایش برای برون رفت از بحران به بن بست رسیده است، مگر همین سرمایه داری به بن بست رسیده جهان را به وحشت سراسری هولناک مبدل نموده و دارد برای بشریت پیهم راست افراطی و فاشیسم می زاید و آنهم به نامهایی چون مجاهد، طالب، بوکوحرام، داعش، جبهه نصرت، نیونازی های رأیت سکتور اوکراین و...؛ در غرب، در پیشرفته ترین کشورهای امروز جهان در اثر اعمال سیاست های نیولبرالیستی (سیاست ریاضت اقتصادی) شاهد پیشی گرفتن و میدان دار شدن بیگانه ستیزی و ناسیونالیسم هستیم، همچنان در مقابله با سیاست پذیرش و عدم پذیرش مهاجرین، اتحادیه اروپا به خطر فروپاشی مواجه گردیده و خروج بریتانیا از این اتحادیه نمونه و الگوی جریان های راستگرا در اروپا گردیده است.

در فرانسه فاشیستی ترین چهره سیاسی «مارین لوپن» به جلو کشیده شده و به دور دوم انتخابات ریاست جمهوری راه می یابد. در المان (ا ف د) سازمان ضد خارجی ها و مهاجرین نیرو می گیرد. در اطریش و هالند راست ها به قدرت چشمگیر و قابل ملاحظه یی دست می یابند. در آمریکا، مهد دموکراسی و بزرگترین و قدرتمندترین اقتصاد سرمایه داری جهان، ترامپ به قدرت می رسد و ترامپیسیم با سیاست های اولترا

که آن را ناموس هم میخوانند، مفهومی جزء حریم منافع شخصی آنها ندارد و الا پرتاب پیهم راکت و آتش توپخانه پاکستان بر قصبات افغانستان از نظر ماهیت فرقی با فرو افگندن بزرگتری بمب غیراتمی امریکا بر دھات افغانستان، ندارد.

دسته مخالف ناسیونالیستهای پشتون که در رابطه با معضله خط دیورند لطیف پدram از آن نماینده گی می نماید، مشروعیت شان را نه از نفی ستم ملی بلکه از رفع آن می گیرند. آنها هم با تبلیغ این که حاکمیت پشتون ها در افغانستان سبب شده است تا ملیت های غیر پشتون زیر ستم باشند، نقش موجودیت طبقات در تحمیل ستم بر مردم را انکار می کنند. آنها آزادی ملیت های تحت ستم را تبلیغ می نمایند ولی هیچگاه توضیح نمی دهند که ماهیت آزادی مورد نظر آنها چه است و چه بهبودی را در زنده گی انسانها ایجاد خواهد نمود؟ آیا آزادی از ستم ملی میتواند شامل آزادی زن از برده گی جنسی گردد؟ میتواند به انسانها حق انتخاب، حق آزادی عقیده و بیان را به ارمغان بیاورد؟ میتواند سهم آنها را در استفاده از ثروت های اجتماعی بیشتر کند؟ جواب این سوال ها بی تردید منفی است. چون این نیروها از جمله کنگره ملی به رهبری پدram هیچگاه هژمونی مذهب و حاکمیت سرمایه را نقد نکرده اند و مانند دسته اول دلیل در بند بودن انسانها را نه ناشی از موقعیت آنها در جامعه و نقش آنها در پروسه تولید، بلکه به دلیل حاکمیت تباردیگری غیر از تبار خودشان میدانند. این نیروها همچنان استدلال میکنند که ادعای ارضی با پاکستان سبب میگردد که دولت مردان آن کشور به حمایت و گسیل نیروهای تروریستی به افغانستان ادامه دهند و این امر سبب سلب آرامش و مصونیت انسانهای این جانب مرز دیورند میگردد.

دسته سوم درگیر در معضله خط دیورند، چپ های ناسیونالیست هستند. هر دو نحله این چپ و بازمانده های آنها، جناح چپ ناسیونالیسم افغانی را نماینده گی میکنند، دفاع از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی را جزء وجایب و مسؤولیت های عمده ملی و میهنی شان میدانند. تحلیل های لیبرالی و ماورای طبقاتی چپ پوپولیست و ناسیونالیست که این روزها پس از داغ شدن بحث خط دیورند در نشرات و مناظرات تلویزیونی زیاد به گوش می رسند بازتاب ذهنیت، فهم و جایگاه این نیروها در گرداب تخصیصات ناسیونالیستی جاری و تعلق اجتماعی- طبقاتی شان در جرگه نیروهای بورژوازی است. تحلیلی که در نهایت "ملی بودن و" ضد امپریالیست" بودن را معیاری برای تفکیک نیروهای انقلابی و غیرانقلابی قرار میدهد و از همین منظر هم است که چپ ناسیونالیست به مناقشه مرزی و مباحث حول آن اعلام موضع میکند و در کنار حاکمیت پوشالی قرار میگیرد. زمانی که روابط افغانستان با پاکستان تیره شده و مناطقی در خاک افغانستان توسط نیروهای پاکستانی هدف آتش توپخانه ارتش پاکستان قرار گرفته بود، برخی از این نیروها و شخصیت های شان اعلام کردند که حاضرند در صف ارتش ملی، مسلحانه علیه پاکستان بجنگند. این بینش و موضع تناقض آشکار آنها را در این مورد که علی الرغم دشمنی و مزدور خواندن دولت وحدت ملی، با نیروی نظامی آن همدلی دارند، نمایان می نماید.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان به این باور است که آنچه انسانها را به صورت واقعی به هم پیوند می دهد، موقعیت آنها در رابطه با مناسبات تولید و امکانات آنها در گرفتن سهمی از ثروت اجتماعی تولید شده است، نه پیوند های خونی، تباری، ملیتی و کشوری. ملت محصول سیال و دایماً در حال تغییر قلمرو سیاست است که میزان قدرت سیاسی، مرز و حدود آن را تعیین

می نماید.

هرسه جناح ناسیونالیستی و بورژوازی درگیر، به خصوص سران حاکمیت پوشالی، با علم کردن مسأله خط دیورند با رویکرد پوپولیستی و دامن زدن به احساسات کور ملی و تباری عاطفه انسانها را برای پروژه های سیاسی و منفعت های مادی خود شان به بازی گرفته و هیچگاه مشکلات و مصایب عظیمی را که زنده گی و هستی مردم زحمتکش جامعه را به فنا کشیده است بخشی از مصیبت خویش نمی پندارند.

باید با کیاست و تدبیر حقیقت سیاسی رژیم پوشالی و نیروهای بورژوا- ناسیونالیست و منافع مادی مستتر در پس غایله خط دیورند را برای مردم و زحمتکشان جامعه آشکار ساخت، تا یکبار دیگر مردم گوشت دم توپ نیروهای ارتجاعی و یک جنگ خونین دیگر نگردند. مسأله حق تعیین سرنوشت مردم آن سوی خط مرزی دیورند امر دموکراتیک و در حیطه صلاحیت خود آنها است. هرچند تا امروز جنبش ملی برای حل سرنوشت ملی مردمان آن سوی خط که خواهان الحاق به افغانستان و یا هم جدایی و یا ماندن در چهارچوب پاکستان باشد وجود نداشته است، ولی راه حل ممکن در شرایط کنونی، اگر چنین تمایلی وجود عینی و مادی داشته باشد، برگزاری رفراندوم باز و آزاد، بدون دخالت و فشار سیاسی در یک فضای دموکراتیک است. سازمان سوسیالیست های کارگری با باور عمیق به راه حل سوسیالیستی طبقه کارگر، در وضعیت ناگوار کنونی و مخاطرات هولناکی که میتواند حاصل تخاصم و تقابل دولتها و جریانها ارتجاعی و ناسیونالیستی در هر دو طرف مرز باشد، از چنین راه حل دموکراتیک به عنوان یک خواست حمایت میکند.

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

ثور ۱۳۹۶، ۲۲ اپریل ۲۰۱۷

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 35

May 2017

اعلامیه سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان در

مورد غایله خط دیورند

ناموسِ مادر وطن به آن بارعاطفی می دهند، مشروعیت می بخشند. همچنان آنها بر اساس تعلقات تباری و نژادی، خود شان را ملزم به دفاع از پشتون های آن طرف مرز میدانند. مصلحت سیاسی این گروه اما در این است که در صورت تحقق این خواست، یعنی الحاق و انضمام سرزمین های آن طرف خط دیورند دیگر شکی در اینکه آنها اکثریت قومی در افغانستان را تشکیل خواهند داد، باقی نمی ماند.

جناح های نزدیک به اشرف غنی و دولت او، بنا بر تعلقات تباری، از موضع دفاع از منافع، آبرو و شرف پشتون ها صحبت می کنند. مانند همه تبارگرایان، آنها وجود طبقات در میان پشتون ها را نا دیده انگاشته و بر این باور هستند که تعلقات خونی عامل پیوند پشتون ها هست. واقعیت های عینی از جمله پرتاب بزرگترین بمب غیر اتمی ارتش امریکا در ننگرهار، با آگاهی و موافقت اشرف غنی، نشان میدهد که، آنجا که منافع سیاسی و اقتصادی این نیروها و افراد اقتضا نماید، به راحتی دست به هر جنایتی میزنند. آنچه در قاموس این جنایتکاران و معامله گران دفاع در برابر تجاوز بر "خاک" کشور

و تغییر در این تناسب، یعنی قلت و کثرت عددی یکی از این اتنیکها، موجب تغییر شدت "ناسیونالیسم" و ستم ملی میگردد. در حالی که این رابطه کاملاً بر عکس است و این ناسیونالیسم است که ملت بر مبنای آن شکل میگیرد، و همواره متناسب با شعاع قدرت دولت های مرکزی مرزها کشیده شده و به افراد هویت ملی داده میشود. به این گونه "هویت ملی" که پدیده یی است ساخته و پرداخته شده، یک امر طبیعی و بدیهی جلوه داده میشود.

شکل گیری ملت ها آن گونه که نماینده گان طبقات حاکم در جوامع سرمایه داری تلاش دارند بار مردم کنند، بر خاسته از نژاد و زبان یک سان، رسوم و فرهنگ مشترک، تاریخ مشترک یا احساس مشترک افراد نیست. ابداع کننده "ملت" و "دولت ملی" بورژوازی و نیازهای آن برای بسط و تسخیر بازارهای داخلی در چهارچوب سرزمین های موجود بوده که در یک برهه معین از تاریخ، در بستر مناسبات سرمایه داری شکل گرفته است. جناح مخالف به رسمیت شناختن خط دیورند، موضع شان را با دفاع از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان که با مفاهیم مرد سالارانه دفاع از

در موج جدیدی از رقابت های جناحی برای تحکیم مواضع قدرت در دولت وحدت ملی، حربه ناسیونالیسم بخش های مختلفی از جامعه افغانستان را به هیجان در آورده و به عنوان میکانیسمی برای کنترل اذهان مردم هدفمندانه از آن استفاده می شود. این بار مسأله به رسمیت شناختن و یا عدم پذیرش خط مرزی دیورند به عنوان سرحد میان افغانستان و پاکستان، چاشنی این رقابت ها است.

همه نیروها و شخصیت های ناسیونالیست که عمدتاً در بر گیرنده ناسیونال - شوونیست های پشتون، ناسیونالیست های تباری دیگر و چپ های ناسیونالیست میگردند، مدعی اند که در قبال منافع "ملی" مسؤولانه عمل می نمایند. هر سه جریان با مهارت میکوشند پدیده ملت و دولت را فاقد بار طبقاتی جلوه داده و ماهرانه منافع سیاسی خود شان را منافع عموم مردم جلوه می دهند. هر سه جریان طرف مقابل شان را به دامن زدن به نفاق ملی و ایجاد تفرقه متهم می نمایند. ناسیونالیست های تباری چنین می پندارند که گویا ناسیونالیسم و ستم ملی محصول زیاده خواهی گروه خاص اتنیکی بوده